أعوذباللَه من الشيطانالرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّناأبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهمأجمعين‌

 بحث راجع به تنظیم روابط و ارتباطات و كیفیت ترتیب برنامه در خارج از محیط منزل و در منزل بود. البته درباره منزل هنوز صحبت نشد و قرار شد كه راجع به آن هم قدری صحبت داشته باشیم و ان‌شاءاللَه طی جلساتی راجع به كیفیت ارتباط انسان با افراد عائله اعمّ از زن و فرزند و خویشاوند صحبت می‌شود.

 مسئله مهم و محوریتیكهما بحث را بر آن اساسبنا نهاده بودیم براساسمسئله عبودیت و توحید و كیفیت تنظیم و ترتیب و تدبیر امور با این مطلب بود؛ همان‌طوریكه عرض شد اساس محوریت احكام اسلام و تمام معارف الهی بر اساس مسئله توحید است و در هركجا و در هرجا و در هر موقفی و در هر موقعیتیكه ما احساس كنیم فردییا جریانیاز این مسئله فاصله گرفته و مطلب را با خود مزج و خلط می‌كند باید در آنجا متوجه باشید كه قضیهاز مسیر واقعی و از آن طریق حقیقیداردانحراف پیدا می‌كند. این یك مطلبی است كه نه تنها برای افراد عادی از مردم ممكن است پیدا بشود بلكه آن حقیقت و واقعیت مسئله حتّیممكن است برای فردیكه با این امور و با این علوم و با این اخبار و آثار سروكار دارد هم پیدا بشود؛ دلیلی نیست كه چون یك فرد مطلّع هست بنابراین نسبت به این مطالب هیچ‌گونه مشكلی و هیچ‌گونه مطلبی و هیچ‌گونه مسئله‌ای نداشته باشد، بلكه وجدان و ادراك این مطلب از یك مقوله دیگر است و با ادراك ظاهری و با علوم ظاهری‌

 ممكن است هیچ نوع تلازمی نداشته باشد. گرچه اطلاع بر این مسئله برای افرادیكه بخواهند و در صدد باشند كه خود را با موازین و با عقائد تطبیق بدهند می‌تواند راهگشا باشد.

 نمی‌دانم من این مسئله را خدمت رفقا عرض كردم یا نه. روزی در یكی از شهرستان‌ها من به دیدن یك نفر از آقایانكهمریض شده بودرفته بودم از افراد خیلی معروف بودو الآن به رحمت خدا رفته است فردی بود كه خودش مجالس اخلاق داشت، مجالس توكّل داشت، مجالس توجه داشت افراد می‌آمدند، می‌رفتند، خیلی خوش بیان بود خوش صحبت بود. وقتیكه مادر آنجا نشستیم قدری او را ناراحت دیدیم؛ مطالبیكه می‌گفت معلوم بود با بعضی از اوقات دیگر تفاوت دارد، نحوه صحبتش فرق می‌كند، در یك حالت ناراحتی قرار داشت. بعد از گذشت بیست دقیقه نیم ساعتی بالمناسبه یك فردی از افراد دولتی و حكومتی آمد در آنجا نشست، آن هم از ارادتمندان ایشان بود. تا ایشان او را دید بدون توجه به اینكه حالا در این مجلس افرادی دیگری هم هستند ممكن است مناسبتی نداشته باشد شروع كرد: آقا این قضیه فرزند ما چطور می‌شود؟! الآن كه فلان شخص موقعیتش را عوض كردهاین پُستش را از دست داده است، حالا این قضیه‌اش چه می‌شود؟! من روز و شب به حال او نگرانم، دیشب تا صبح خوابم نبرده! من همین‌طور به این نگاه می‌كردم گفتم: این معلّم اخلاق بود كهیك سال مردم را برای توكّل سر كار گذاشته بود!! فلان آقا عوض شده، فلان وزیر عوض شده، فلان مسئول عوض شده و حالا ایشان پستو موقعیتش را از دست داده. من خنده‌ام گرفت، گفتم: آقاجان مگر فرزند شما در خیابان خوابیده حالا شما نگران حالش هستید؟! هروقت آمد در خیابان آن‌وقت شما سفارشاتتان و نامه‌ها را بفرمایید.

 می‌خواهم این را عرض كنم؛ برای فردیكه می‌خواهد به دنبال مطلب باشد، اطلاع بر این مطالب بسیار راهگشا است ولی تمام قضیه نیست. عنایت الهی و توفیق الهی لازم است تا اینكه یك فرد بتواند از این مسئله عبور كند و این مطالب را در خود متحقّق كند و این مسائل را در خود هضم كند و به‌وجود بیاورد و لمس كند.

 مرحوم پدر ما رضوان اللَه علیه وقتیكه از نجف به ایران مراجعت كردند، اوّلًا: مراجعتشان به دستور استادشان بود. حتماً رفقا اطلاع دارند ودر كتاب خواندند و دقیق‌ترش هم به این شكل است كه: بعد از اینكهایشان با مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه ملاقات كردند، در یكی از این زیارت‌هاییكه بعد از ماه رمضان برایمزارائمه علیهم‌السّلامرفته بودند، اوّل به زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلامرفتند احتمال می‌دهم در روح مجرد ذكر كرده باشند[[1]](#footnote-1) بعد از اینكه از حرم بیرون می‌آیند، در ایوان طلا خداوند برای همه رفقا قسمت كند كه ان‌شاءاللَه زیارت كنند. مخصوصاً حرم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را تا ببینند چه خبر است و چه اوضاعی هست و چه دم و دستگاهی در آنجا هست! در آنجا آقای حداد رو می‌كنند به مرحوم آقا و می‌فرمایند: حضرتحواله شما را به ایران دادند و شما باید به ایران مراجعت كنید و در طهران اسكان كنید.

 ایشان به ایران می‌آیند و در آنجا مشغول می‌شوند، حدود بیست ودوسال در طهران بودند. نكته و بزنگاه مطلب در اینجا است؛ در تمام این مدت بیست‌و یك یا بیست و دو سالیكه ایشان در طهران بودند نحوه عمل و ارتباط ایشان با محیط اشتغال خودشان: مسجد، جلسات، رفقایشان، افراد بیگانه، افرادیكه محل رفت‌وآمد

 و سؤال و پرسش بودند، افرادیكه مسائل فقهی می‌پرسیدند و همین‌طور سایر مطالب كه ما می‌دیدیم اوقات ایشان به مطالعه در شب‌ها می‌گذشت، برای مسائلیكه سؤال می‌كردند رجوع به مدارك می‌كردند و از روی مدارك سؤالات را پاسخ می‌دادند و همین‌طور تفسیر می‌گفتند، در شب‌های سه‌شنبه درس اخلاق داشتند و شرح احادیث قدسی داشتند، جلسات روز جمعه‌شان، جلسات عصر جمعه‌شان به‌طور عمومی، منبرهاییكه در ماه رمضان و در سایر ایام می‌رفتند، در بسیاری از اوقات خودشان مباشرت داشتند، در تمام این احوال اگر شخصی حالات ایشان را می‌دید می‌گفت این یك فردی است كه تمام همّ و غم خود را برای اداره و تدبیر و تنظیم مسجد و افراد و دوستان و رفقا و رسیدگی به این امور قرار داده است. همان‌طوریكه بالآخره رسم و دَیدَن بر همین قسم است كه به این كیفیت باشد. حتّی در بعضی از اوقات، این دیگر مسائل، مسائل خاصّی است كه حتّی بیان بعضی از حالات ایشان در ارتباط با رفت‌وآمد به مسجد و ارتباط با دوستان و متصدیان كه بعضی از بسیارش را به گوش رفقا و دوستان رسیده حتّی برای من هم گفتنش جایز نیست! این دیگر از اسرار است كه مربوط به ایشان هست و من هم خودم هم نمی‌توانم بگویم!

 بعد از اینكه ایشان به مشهدمراجعت كردند و به عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرّضا علیهم‌السّلام مشرّف شدند، یك روز چون من از ایشان راجع به یكقضیه‌ای سؤالیكرده بودم به من گفتند كه فلانی، در تمام مدت بیست و دو سال كه من در طهران بودم به اندازه سرسوزنی به این مسجد و این اوضاع تعلّق پیدا نكردم. یعنی سرسوزن، و یك ساعت از این بیست و دو سال را به خواست و اختیار خود در طهران نبودم و چند مرتبه از استادم درخواست كردم كه مرا از رفتن به مسجد معاف كند و من در منزل باشم و به مسائل علمی و مسائل ارتباطات خودمان‌

 بپردازم، در تمام این مدت‌ها موافقت نشد و آقای حداد دائماً ایشان را بر حفظ و رفتن به مسجد و این ارتباط تحریكوتشویق می‌كرد. و این مسئله جواب آن افرادی است كه آنها می‌گویند: اصلًا در مسائل عرفان كسیكاری به كار اجتماع ندارد! چون بعضی‌ها می‌گویند. حتّیدر همین چند سال آخر حیات ایشان، خود من از بعضی از افراد شنیدم كه صحبت می‌كردند: بله، یك عده هستند می‌روند در بعضی از شهرستان‌ها می‌نشینند و به كار كسیكار ندارند و به كار اجتماعكار ندارند و اینها دم از عرفان می‌زنند!

 قطعاً با توجه به قرائن، منظور آن سخنگو و گوینده مرحوم پدر ما بود. درحالتی‌كه این كمال بی‌انصافی و عدم اطلاع افراد را نسبت به اشخاصیكه آنها تمام زندگی خود را وقف فی سبیل اللَه كردند، این نشان می‌دهد كه چطور یك شخص با وجود تمام ناراحتی‌هاییكه ... یك وقت من به ایشان گفتم: آقا هنوز كلكسیون امراض شما تكمیل نشده كه هر روز یك ناراحتی ومسئله بوجودمی‌آید؟! ایشان فرمودند: آقا این دو روز عمر ما به چه درد می‌خورد كه حالا بخواهیم ... بالاخره این دو روز هم تمام می‌شود و سر می‌آید، حالا ما درد بكشیم یا نكشیم یا سالم باشیم جان ما چه ارزشی دارد، جان ما چه مسئله‌ای دارد؟! بیاییم به كارهایمان بپردازیم.

 اشتغال ایشان در ارتباط با مردم و اجتماع و بحث و منبر و سخنرانی و رتق‌وفتق امور، امور خانواده‌ها و امور عائله، تمام این امور را به دستور استادشان مرحوم آقای حداد انجام می‌دادند كه آقای حداد یك فرد عارف بود، با مسائل اجتماعی سروكاری نداشت، با مسائل علمی سروكاری نداشت، با مسائل فنّی سروكاری نداشت. التفات می‌كنید؟! این نشان دهنده صحّت طریق و استقامت راه است كه چطور یك ولی خدا تشخیص می‌دهد برای رتق‌وفتق نظام تربیتی اسلام و

 اجتماع، شاگرد خود را به این كیفیت و به این دقت و به این موازنه در راه قرار بدهد و او را از عدمتعهد نسبت به بعضی از مسائل برحذر بدارد تا اینكه بتواند آن وظیفه الهی را نسبت به بلاغ و ابلاغبه افراد انجام بدهد.

 مرحوم آقا هم می‌توانستند؛ بنده خودم اطلاع دارم در یك مجلسی بودیم، بسیاری از افراد در آن مجلس حضور داشتند و صرفاً به خاطر اینكه خستگی داشتند یا فرض كنید كه حال آنها مناسب نبود و حالا یك جمعیتی به وجود آمده بود، آنها نماز خود مسجد را در اوّل وقت ترككردند و با هم نشسته بودند به صحبت كردن!! و نماز آنها از اوّل وقت گذشت و به ساعت یازده‌ونیم شب رسید هنوز نماز نخوانده بودند! اینها افرادی هستند كه به دنبال امور اجتماع هستند هان؟! اما افرادی مثل مرحوم آقا اینها عُزلت كشیدند و كنار هستند و كاری به مردم ندارند. انصاف این است؟!

 نمی‌خواهید خودتان را با مرام حق وفق بدهید چرا از دیگران مایه می‌گذارید؟ چرا به دیگران كار دارید؟ خودتان نمی‌خواهید خودتان را اصلاح كنید چرا به دیگران می‌بندید؟ و از این و آن كم می‌گذارید؟ این چه اثری دارد؟ درحالی‌كه من یادم هست وقتیكه ایشان در روزهای جمعه جلسه را تمام می‌كردند یك نكته‌ای هم در اینجا خدمت رفقا عرض كنم كهبعد در ارتباطات با منزل به این نكته برخورد می‌كنیم جلسه ایشان در وقتیكه در منازل رفقا سیار بود صبح جمعه بود، بعد كه این جلسه به مسجد قائم منتقل شد به حدود نزدیك به ظهر تقریباً از ساعت نه‌ونیم ده به بعد كشیده شد كه وقت جلسه به ظهر كشیده می‌شد و نماز جماعت می‌خواندند و دیگر متفرق می‌شدند. اما در سنواتیكه قبل از انتقال جلسه به مسجد بود و سیار بود، صبح به جلسه می‌آمدند و صبحانه می‌خوردند، جلسه قرآنی بود و بعد ایشان صحبت می‌كردند و خودشان هم ذكر

 مصیبتیمی‌خواندند و یك نفرهمكه تا حدودی آشنایی داشت ادامه می‌داد و بسیار جلسه [خوبی‌] بود. بین جلسه و بین رفتن به مسجد حدود یك ساعت تایك ساعت‌ونیم فاصله بود، می‌آمدند در منزل این مدت را بودند، بعد می‌رفتند برای مسجد این نكته را داشته باشید تا اینكه ان‌شاءاللَه بعد راجع به این قضیه صحبت كنیم

 گاهی ما با ایشان مسجد می‌رفتیم، می‌دیدیم كه نزدیك ظهر است نوافلی می‌خواندند. همین‌كه موقع ظهر می‌شد ایشان به یك نفر می‌گفتند اذان بگو، درحالی‌كه در مسجد شاید چهار پنج نفر بیشتر نبودند، هنوز كسی نیامده بود، جمع نشده بودند. ایشان می‌فرمودند: اوّل وقت باید نماز خواند و نماز اوّل وقت را برای جمع شدن مأمومین و مریدان نباید به تأخیر انداخت، باید اوّل وقت نماز خوانده شود. آن وقت این آقا آدمی است كه دنبال مرید بگردد؟!

 موقع شب كه می‌شد می‌رفتند برای مسجد، در حول‌وحوش مسجد قائم در خیابان سعدی غالب اینها مربوط به اقلیت‌های مذهبی بودند و افرادیكه به مسجدمی‌آمدند از كسبه و اینها می‌آمدند. گاهی اوقاتاینها در هنگام نماز ظهر كه می‌شد، می‌گفتند كه لابد هنوز مشتری هست و مغازه و چه هست تااینكه بخواهد مشتری بیاید و راه‌بیاندازند لابد یك مقداری هم طول می‌كشید یا اگر می‌خواستند دست بردارند مشتری از دست می‌رفت. علی‌كلّ‌حال تااین افراد به مسجد می‌آمدند حدود بیست دقیقه نیم‌ساعتییك قدری طول می‌كشید. وقتی می‌آمدند آقا نماز مغرب را خوانده بودند. می‌گفتند: آقا یك قدری صبر كنید تا اینكه مؤمنین بعضی‌ها همزه را عین می‌گفتند مؤمنین را می‌گفتند معمنین! من می‌شنیدم تا معمنین برسند مریدان برسند، نماز جماعت با شكوه، با ابهت ... ایشان می‌گفتند: نماز اوّل وقت مستحب است. هركه می‌خواهد بیاید هركه می‌خواهد نیاید.

 این كسی است كه وقتیكه می‌گوید به اندازه سرسوزنی به این مسجد تعلّق نداشتم راست می‌گفت. این معلوم می‌شود راست می‌گفت، دروغ نمی‌گوید. درعین‌حال رفتار ایشان و كردار ایشان همان‌طوریكه گفتم به نحوی بود كه اگر كسی هم نگاه می‌كرد آن اهتمام، آن دقت، آن رسیدگی، آن ترتیب، آن تدبیر و آن اداره امور را نسبت به مسائل، نسبت به منبری، نسبت به افراد، نسبت به اشخاص و آن گرمی را و آن صحبت كردن با خصوص تك‌تكافرادرا اگر می‌دید می‌گفت این آقا آقاییست كه می‌خواهد برای اخلاف بعد از خودش هم این مسجد را باقی بگذارد. برای آن افرادیكه تا شش نسل بعد از خودش می‌آیند می‌خواهد جای پا را باز كند. اینها یك مسائلی است!

 بعد از اینكه ایشان متوجه شدند كه باید به مشهد بروند و این رفتن به مشهد هم باز بر طبق دستور استادشان بود. این را كسی نمی‌داند كه دیگر ماندن شما در طهران به صلاح نیست، شما باید به مشهد بروید و به تألیف اینكتاب‌ها بپردازید برای بعد از خودتان. اینها را كه گفت؟ اینها را فردیكه اهل اجتماع نیست، آقایان چشمانمان را ما باز كنیم، ببینیم كه مكتب عرفان تا كجا پیش رفته، به فكر چه كسانی است، به فكر این نیست كه الآن این آمده است و كامل شده است و شاگردش كامل شده و مسیر را عبور كرده و اسفار اربعه را طیكرده و به مقام فنا رسیده و بقا پیدا كرده، نه! آن دید الهیكه در ولی خداست تا روز قیامت را نگاه می‌كند، نه همین یك متر جلوی پا را، آن دید الهیكه در یك عارف وجود دارد به اقصی نقاط دنیا و منزل آن پیرزن مسیحی در فلان نقطه از امریكا و اروپا و افریقا و جزایر دور و اقیانوسیه دارد به آنجا نگاه می‌كند. این مطالبیكه خدمتتان عرض می‌كنم فقط بیان الفاظ نیست هان!

 مرحوم آقا به من فرمودند: فلانی ما سفره‌ای را پهن كرده‌ایم كه تمام دنیا را از همه ملل و اقوام بر سر این سفره جمع كنیم این عبارت، عبارت ایشان است و ایشان گزاف نمی‌گفت تمام اقوام و ملل. تو خیال نكن كه فقط این كتاب‌ها را برای این چند نفر از دوستان و رفقا من نوشته‌ام. من این كتاب را نوشته‌ام برای آن پیرزن در اقصی نقاط دنیا كه مسیحی است و یك روزی این كتاب من به دست او خواهد رسید و او منقلب خواهد شد و دلش به نور ایمان منور خواهد شد و مسلمان و شیعه علی بن ابیطالب خواهد شد! این آن حرفی است كه ایشان بعد از اینكه ما از زیارت امام رضا در راه منزل برمی‌گشتیم به من می‌زد.

 این مسئله، مسئله شوخی نیست، عرفان این است. چه كسی گفته است عارف رفته است كناره‌گیریكند؟! چه كسی گفته است اینها می‌روند دنبال كار خودشان و به كسیكار ندارند؟! چه كسی گفته است اینها به مسائل اجتماعیكار ندارند؟! این لات‌والات چیست؟! كدام‌یك از آن افرادیكه مدعی برای ترویج دین و ترویج مكتب پیغمبر هستند شما سراغ دارید كه همین‌كه از بیمارستان به منزل می‌آید در رختخواب خوابیده است كتابش را بلند می‌كند شروع می‌كند به نوشتن؟ چه كسی را شما سراغ دارید؟ این برای چیست؟ این برای این است كه آنچه را كه او می‌بیند و ادراك می‌كند مافوق تصور ماست، مافوق تخیل ماست. ما این‌طور نیستیم، چرا ما بیاییم دروغ بگوییم؟ چرا؟ نه، حال نداریم می‌گوییم آقا حال نداریم، فرض كنیدكه حوصله نداریم حالا خسته‌ایم، آقا این‌طور، آقا آن‌طور، هروقت سر كیف بودیم و سرحال بودیم قلم را برمی‌داریم یا علی شروع می‌كنیم یك مقداری به نوشتن، بعد دو خط می‌نویسیم خسته شدیم! حالا برویم دو ساعت دیگر برگردیم! اما آنها، آن بزرگان، آن افراد، آنهاییكه همان اهتمام و همان همتی را كه بزرگان و زعمای دین در وجود خود احساس می‌كردند آنها همان احساس را

 دارند و آن احساس را ما ادراك نمی‌كنیم تا اینكه خود ما به آن مسئله نزدیك بشویم، آن حقیقت و نورانیت بر این مسئله بیاید.

 الان یك مطلبیدر اینجا به ذهنم رسید حیفم آمد برای رفقا نقل نكنم؛ من بعد از فوت ایشان این مسئلهرا مطلع شدم و یكی از اسرار ایشان است، عیب ندارد فاش می‌كنم. به‌واسطه یكقضیه و یك جهتی من دیدم یك روز ایشان به یك شخصی به‌طور خصوصی و سرّی این مسئله را گفته بودند كه من در ضمیر خودم و در سویدای خودم وقتیكه با خدا هستم و وقتیكه با خدا مناجات می‌كنم این حال را دارم، از خدا خواسته‌ام و از امام زمان كه اگر شده است آن مقام بالا و فنا و بقا و هرچه را كهبزرگان و عرفا مطرح می‌كنند، اگر شده كه خدایا او را به من ندهی و به جایش دین خودت را كه برای مردم آوردی تأیید كنی این را انجام بده؛ یعنی آنچه را كه در مقام بیانش هستم و دارم در كتاب‌هایم می‌نویسم و در صحبت‌ها دارم. ما این كارها را چكار می‌كنیم؟ الآن به شما بگویند كه آقا شما كه اینجا می‌آیید هیچ فایده‌ای برایتان ندارد. ما داعی نداریم بیاییم، برای چه بلند شویم بیاییم؟ به من بگویند كه آقا این حرف‌هاییكه شما می‌زنید هیچ فایده‌ای ندارد، خدا در پرونده‌ات نمی‌نویسد. می‌گویم: تو خانه‌ام نشسته‌ام دیگر، برای چه بلند شوم بیایم.

 مسئله خیلیدقیقی را می‌خواهم بگویم، نمی‌دانم رفقا مطلب راگرفتندیا نه؟! براییك رجل الهی بالاترین هدف و بالاترین مقصد چیست؟ این است كه به آن رضای الهی برسد، آن مقامات را برای خودش كسب كند، آن استعدادها را برای خود به فعلیت در بیاورد، آن جهالت‌ها را برای خود تبدیل به علم كند، و آنچه را كه به عنوان یك فرد عادی است او را تبدیل به یك فرد مافوق بشری كند، اینها مسائلی است اینها كه دیگر مسائل دنیا نیست، اینها همه از اهداف الهی است، اینها همه از اهداف روحانی است، اینها همه از اهدافی است كه برای این اصلًا ما خلق‌

 شدیم، برای این اصلًا بوجود آمدیم. اما ایشان آمده یك پله بالاتر از این دارد پا می‌گذارد. چیست؟ می‌گوید: خدایا آن جنبه عطوفت و آن جنبه رحیمیت و آن جنبه محبّت نسبت به ارشاد مردم، نسبت به هدایت مردم، نسبت به آنچه را كه بزرگان از انبیاء و اولیاء زحمت كشیده‌اند و برای او به تمام سختی‌ها افتاده‌اند، به زنجیر افتادند.

 می‌دانید امام سجاد را از كربلا تا شام حداقل سی چهل روز بنابر تواریخ در یك وضعیتی از این‌طرف به آن‌طرف، از كوه و صحرا در غُل و زنجیر، اصلًا تاریخ چه می‌گوید؟ واقعاً عجیب است! واقعاً عجیب است! موسی‌بن‌جعفر را به چه وضعیتی؟ امام سجاد را به چه وضعیتی؟! ائمه را در حبس و در تبعید و در شكنجه و زیر شلاق ... موسی‌بن‌جعفر در زندان سِندی‌بن‌شاهك فقط زندان نبود، شلاق و شكنجه بود، می‌دانید یعنی چه؟ دیدید در زندان چه می‌كنند؟ موسی‌بن‌جعفر در شلاق و شكنجه بود. این چیزها در همه‌جا نوشته نشده است.

 امام حسن و امام حسین را گرفتن و دربه‌دری و تمام مشقّات و اینها، این مسائلی را كه برای آنها آمده یك حالتی را در مرحوم پدر ما به‌وجود آورده بود كه می‌گفت: خدایا اگر شده به من این مقامات را نده، ولی زحماتی را كه این بزرگان كشیده‌اند این زحمات رابه منصه ظهور برسان. قضیهاین بوده. این نهایت فداكارییك فرد و یك رادمرد الهی را در مقام ایثار و ازخودگذشتگی می‌رساند؛ یعنی دیگر از این بالاتر نمی‌شود، من كه نمی‌توانم تصوّر كنم. یعنی برای من یك همچنین حالتی پیش نیامده است. به نحو اجمال و به نحو ابهام كهمی‌توانیم این مسئله را تصور كنیم كه این چه مسئله‌ای است كه شخص حتّیاز رضوان الهی حاضر است بگذرد اما زحمات ائمه از بین نرود، كسی می‌تواند همچین كاری بكند؟!

 فرض كنید كهاگرامام زمان علیه‌السّلامبه یكی از ما بگویند كه شما این كار را انجام بدهو اگر این كار را انجام بدهی هیچ چیز به تو نمی‌دهم، نه سعادت دنیا به تو می‌دهم نه سعادت آخرت، نه بر آن اجر می‌دهم ولی این كاریكه انجام می‌دهی مورد رضایت ماست. ما انجام می‌دهیم؟ انجام نمی‌دهیم. ما می‌خواهیم یككاری انجام بدهیم كه خودمان به یك جایی برسیم! حالا نمی‌گوییم از امام زمان ما دنیا را می‌خواهیم، نه، این یك قلم را ما كنار می‌گذاریم. ولی حداقل آخرت را كه می‌خواهیم، حداقل بهشت و مصاحبت با ائمه و مصاحبت با بزرگان و اختلاط با آنها را می‌خواهیم. درست فكر كنیم هان اگر امام علیه‌السّلام بیاید به ما بگوید كهاگر این عمل را انجام بدهی، پاداشش مصاحبت با من در آنجا نیست، ولی این عمل مورد رضایت من است. ما انجام نمی‌دهیم. اما مرحوم آقا انجام می‌دادند، لذا می‌گویم اصلا این قابل تصور نیست كه شخص تا چه مرتبه‌ای از ایثار و ازخودگذشتگی باید برسد تا بتواندیك همچین مطلبی را بگوید، سوای این مسئله را نمی‌شود كسی تصور كند.

 من اینجا را می‌خواستم بگویم؛ وقتیكه قرار بر این شد كه ایشان برای مشهد بروند، خیلی از افراد برای اعتراضآمدند: آقا شما برای مسجد این همه زحمت كشیدید، آقا برای مسجد این همه كار كردید، تازه این مسجد رشد پیدا كرده، نمو پیدا كرده. رفقاییكه از سابق هستند می‌دانند كه قبلًاوضعیت مسجد به یك نحو دیگری بود؛ ایشان حتّی در مسائل بنّایی و ساختمان مسجد هم دخالت می‌كردند و نظر می‌دادند و نقشه می‌دادند، ایشاندر كیفیت و وضع تنظیم امور بهداشتی چقدر دقّت می‌كردند و چقدر راجع به مسائل بهداشتی مسجد و مكان دقّت داشتند، اصلًا ناراحت می‌شدند یك گوشه مسجد یك اشغالی افتاده است خادم را صدا می‌كردند: آقاچرا آن اشغال را برنداشتی؟! آقا چرا اینجا كثیف است؟ به خادم می‌گفتند من‌

 رفتم وضو گرفتم دیدم كه فلان‌جای وضوخانه كثیف است و دعوا می‌كردند، مؤاخذه می‌كردند بازخواست می‌كردند.

 وقتیكه قرار بر این شد ایشان برای مشهد بروند، ایشان یك‌مرتبه ول كردند، انگارنه‌انگار اصلًا مسجد قائمی وجود دارد، اصلًا انگارنه‌انگار. هی آمدند به ایشان گفتند، از قوم وخویش‌ها گفتند، از آقایان گفتند، از افراد دیگر گفتند، از افراد عادی گفتند، از غریبه‌ها: آقا اقلًا یكی از آقازاده‌هایتان را می‌گذاشتید آنجا، آقا شما آن‌قدر زحمت كشیدید، آقا چه كسی همچنین كاری می‌كند؟ آقا فلان ...

 یك روز ایشان نمی‌دانم وقتی به من می‌گفتند دیگر افراد از اخوان و برادرهای ما بودندیا نبودند گفتند: آقاجان من، فرزندان من یا گفتند فلانی، من وقتیكه آمدم درطهران یك دقیقه، یك ساعت به میل و اختیار خودم در اینجا نبودم، این مسجد و این محراب و تمام اینها نیاید شما را گول بزندها! نیاید شما را از این راهتان برگرداندهان! نیاید شما را متعلقكند و مرتبط كند! نیاید شما را پابند كند! اینها تمام دام‌هایی استكه اگر در راه صحیح و در مسیر صحیح كه همان عدم تعلّق به این مسائل دنیا و بدون توجه با آن محوریت و بدون توجه با آن هدف انجام بگیرد تبدیل به دام می‌شود، تبدیل به شبكه می‌شود همه اینها، اینكه كه عرض می‌كنم فقط مسجد نیست، همه مسائل «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل»[[2]](#footnote-2) هر چیزیكه بخواهد به اندازه سرسوزنی ... وقتیكه انسان به خود مراجعه می‌كند، این مقدار انسان می‌تواند، این‌طور نیست كه نگوییم نمی‌توانیم، نه هر كسی می‌تواند، من به سهم خودم می‌توانم. دوستان گاهی نامه می‌دهند سؤال می‌كنند: آقا چطور بفهمیم اخلاص داریم یا نداریم؟ آقا چطور در این قضیه من‌باب‌مثال بفهمیم‌

 برای خدا هست یا نه؟ نه، همه می‌دانیم به شرطیكه خالص بكنیم می‌دانیم. وقتیكهبه خودم و به نفس خودم مراجعه می‌كنم ببینم: آیا اگر الآن یك مرتبه آمدند گفتند آقا بفرما بروكنار، بفرما كنار، شما دیگر نمی‌خواهد این مجلس را داشته باشید، بفرمایید، بفرمایید در منزلتان لطفاً یك قدری استراحت بفرمایید، یك قدری هم این آقایان را راحت بگذارید كه اینها این‌قدر به دردسر و اینها نیافتادند! از این‌طرف و آن‌طرف و شهرستان بلند شوند بیایند خیال كنند اینجا خبری هست! نه، بلند شوید بروید.

 به من بگویند آقا برو كنار، اگر دیدم هیچ تكان نخوردم. اگر دیدم نه، چرا؟ بالاخره قضیهچه می‌شود؟ این همه زحمت كشیدیم، چند سال مردم را به اذیت و آزار و اینها انداختیم! قضیه چه می‌شود؟ به تو چه مربوط است قضیه چه می‌شود؟ تو چه كاره این قضیه‌ای؟ مگر تو متولد دین هستی؟ مگر تو صاحب دین هستی مگر تو قیم دین هستی؟ چه كسی به تویك همچنین اختیاری داده است؟ برو كنار كه هیچی، حالا امروز بیا بمیر، ببین قضیهتكان می‌خورد یا نمی‌خورد؟ نه آقاجان، دین صاحب دارد صاحبش هم زنده است؛ هزار و دویست سال هم هستكه زنده است هیچ طورش هم نمی‌شود از من به شما تضمین.

 امام زمان ما هیچ طوریش نمی‌شود سرحال، خوب، نه آسپرین می‌خورد نه استامینوفن می‌خورد، نه سردرد می‌گیرد، نه آمپول پنی‌سیلین، نه دیسككمر چرا؟ چون رعایت می‌كند؛ رعایت مسائل بهداشتی را می‌كند دیگر نیازی با استامینوفن و فلان قرص و آمپول و كپسول و ... نیست. كسی امام زمان را در دواخانه تا به حال دیده است؟! یا اینكه به پزشكی مراجعه كرده؟ ما می‌رویم ما جاهلیم ما نادانیم ما نسبت به مسائل اطلاع نداریم بلند می‌شویم این ور آن‌ور می‌رویم. دین صاحب دارد كی برایكسی، فضولی در كار كسی، غصه‌كی، این حرفها چیست؟ اگر ما

 نباشیم چه می‌شود! اگر ما نباشیم بر سر اسلام چه می‌آید؟ این حرفها چیست؟ كشك چه؟ پشم چه؟ دین صاحب دارد دین ولی دارد، دین قیم دارد، دین آقا دارد. به من گفته‌اندكه بلند شو بر حسب تكلیف یك ساعت بیا صحبت بكن بعد هم برو پی‌كارت، همین والسّلام، تمام شد. اگر انجام دادم پرونده‌ام را همین صاحب دین امضا می‌كند، اگر انجام ندادم پرونده‌ام امضا نمی‌شود. این از من، از رفقا هم همین‌طور، هیچ قضیه اصلًا، ابداً. هر كسی روی حساب خودش، هر كسی روی وظیفه خودش.

 بعد ایشان به ما فرمودند: آقاجان، آنچه را كه شما باید به آن بپردازید درس است نه سنگ و آجر و آهن مسجد، برو به درست برس، برو به خودت برس، این حرف كیست؟ حرف آن كسی است كه به متن واقع و اعتباریات پی برده، اعتباریات را و مرزش را با حقائق دقیقاً تشخیص داده. مرز بین واقع را تشخیص داده، مرز بین حقیقت را تشخیص داده. آقا ما اگر نباشیم این ایتام همین‌طوریگرسنه می‌مانند! آقا اگر ما نباشیم پس این انفاقها را كه می‌كند؟ آقا اگر ما نباشیم می‌ترسیم این امور بماند! آقا اگر ما نباشیم فرض كنید كه زمام دین به هم می‌خورد! آقا اگر ما نباشیم اساس فقه و فقاهت و فتوا همه از بین می‌رود! نه آقاجان هیچ هم از بین نمی‌رود، ابدا از بین نمی‌رود.

 یك وقتیقضیه‌ای پیش آمده بود یك فردی در یكی از همین شهرستانها، آمده بود گفت آقا ما می‌خواهیمایام فاطمیه روز فلان در مجلس خودمان یك روضه‌ای بخوانیم و یك اطعامی هم بكنیم. خیلی وجه و داعی و غرض این مسئله برایمن روشن نشد. گفتیم: بسیار خب حالا اطعام بكنید. این انجام داد دید نه، بد نشد اینكه خوب شد. بعد دوباره یك ماه بعد یك مناسبت دیگر بود: آقا اجازه می‌دهید یك سفره بیاندازیم؟ گفتم: خیلی پول داری پولت را بده من، آن بنده خداییكه در

 منزلش پنج‌روز روضه انداخته، آن هم می‌خواهد اطعام كند پول ندارد، پول خود را بده به من بدهم به آن. گفت: آخر ما نذر كردیم. گفتم: نذرش به عهده من، مگر تو مسئله شرعی نمی‌خواهی بپرسی؟ من خودم روز قیامت [خدا] را راضی می‌كنم. سر چه كسی را می‌خواهیكلاه بگذاری؟ تو می‌خواهیمسئله شرعی بپرسی، می‌گویم بده به من نذرت عیب ندارد قبول است، من قبول می‌كنم. نه، نمی‌شود. این فوری چیست؟ آقا یك امتحان است دیگر، می‌توانیم خودمان را امتحان كنیم، مشكل است، نه، در خانه من باید بیافتد، این سفره باید در منزل من قرار بگیرد هان! سفره است، سفره امام حسین هم هست، سفره حضرت زهرا هست می‌آیند می‌روند به به الحمدلله چه خوب، ولی این به به و الحمدلله ته آن چیست؟ ته آن متصل است به آن چیزهاییكه نباید متصل باشد، متصّل به خود است! چهره، چهره الهی استو این حد دارد، مقدار دارد، مراتب دارد. این‌طور نیست من بگویم نه، هر كسی این‌طور است این تمام كارش ... به همان مقدار نزدیكتر است انسان، به همان مقدار.

 لذا وقتیكه مرحوم آقا مسجد قائم را ترككردند؛ یعنی تمام حیثیات اجتماعی و شئون اجتماعی را از دست دادند دیگر، گاه‌گاهی وقتیكه ما از مسجد قائم صحبت می‌كردیم: آقا مسجد قائم این‌طور شده است بعضی مسائل این‌طورمی‌گویند. می‌فرمودند: دیگر من نمی‌خواهم از مسجد قائم چیزی را بشنوم. راحت، آب را ریختن روی دست، این كیست؟ این آن شخصی است كه اگر در طهران باشد كارش ممضی است، اگر برود مشهد كارش ممضی است، اگر برود نجف كارش ممضی است، اگر برود استرالیا كارش ممضی است، اگر برود افریقا كارش ممضی است، هركجا در بیابان باشد ممضی است، در دریا باشد ممضی است، در شهر باشد ممضی است، در هرجا باشد كار ممضی است. این اساس و محور است برای حركت و عمل انسان، این مسئله است.

 روی این جهت آنچه را كه خدا از ما می‌خواهد آن فقط همین مقدار است كه ما در ارتباط با تكلیف فقط مسئله را انجام بدهیم دیگر نیاییم به خودمان ببندیم، ما نیاییم اضافه كنیم ما نیاییم دخالت كنیم، ما نیاییم در كار خدا اضافه كنیم، ما كاسه داغ‌تر از آش نباشیم، ما دایه مهربان‌تر از مادر نشویم، در آن محدوده حركت كنیم دیگر هر عملی را كه انجام می‌دهیم، كاسب در محدوده خودش، عالم در محدوده خودش بداند كه چه می‌گوید و چه ارتباطی با مردم برقرار می‌كند این را بداند. دیگر آن‌وقت نحوه ارتباط خیلی مهم است، در ارتباط باید چه مسائلی را در نظر بگیرد چه مطالبی را در نظر بگیرد، باید در كیفیت ارتباط اساس ارتباط را بر توحید بگذارد نه بر روابط، روابط نباید در اینجا دخالت داشته باشد و هر كسی هم می‌تواند، هر كسی هم می‌تواند این را انجام بدهد. دیگر در یك همچنین موقعیتی آن ارتباطات خارج و ارتباطات داخل، ارتباط با زن و فرزند و قوم و خویش و ارتباط با خارج و شغل همه اینها در یك راستا قرار می‌گیرد به طوریكه اگر یكی از این مهره‌ها از جای خود حركت كند در انسان اثر می‌گذارد. اگر انسان به نحوی عمل كند كه از رسیدگی به زن و فرزند كم بگذارد این در حال انسان اثر می‌گذارد این مهره الآن در جای خودش قرار نگرفته است چرا؟ زیرا زن و فرزند همچون سایر افراد هم برای خودشان جایگاهی دارند.

 ببینید ما آمدیم اوّل آن پایه را بر اساس مسئله توحید قرار دادیم حالا می‌خواهیم روی آن بنا بسازیم. روی این مسئلهچه بسازیم؟ روی این پایه، روی این فنداسیونیكه الآن چیده شده است چه مسائلی را بخواهیم قرار بدهیم؟ فرض كنیدكه پایه دیوار اینجاست ما اطاق را كه می‌خواهیم بسازیم یك متر این‌طرف‌تر قرار بدهیم خوب این دیوار كه دیگر روی پایه نیست، اگر این پی‌كه الآن ریخته شده در خود جایگاه، باید پایه‌های دیوار، پایه‌های ستون، پایه‌های عمودها را، همه‌

 را در همان جای خودش قرار داد، لذا در یك همچنین موقعیتی روابط خانوادگی با روابط خارج هردو با هم باید دریك راستا تعریف بشود، در یك راستا باید بوجود بیاید. ارتباطات باید در یك راستا باشد، ارتباط با رحم باید در همان راستا قرار بگیرد، حضور در منزل و كیفیت ارتباط و نحوه ارتباط در منزل باید بر همان راستا تعریف بشود و در همان كیفیت قرار بگیرد. دیگر در اینجا مسائل خانوادگی جدای از مسائل سلوكی نمی‌تواند تعریف بشود، دقیقاً خلأ ونقص و خالی‌گذاشتن در مسائل داخلی می‌تواند بر مسائل نفس و مسائل سلوكی انسان اثرات مخرّبی بوجود بیاورد.

 یكی از افراد آمده بود خدمت یكی از بزرگان و از حالش شكایت می‌كرد كه آقا من این‌گونه‌ام، گاهی ترقّی نداریم، [پیشرفتی‌] نداریم، گاهی این‌طور می‌شویم. ایشان رو كردند به او گفتند: شما با زن و بچه‌ات بدرفتاری می‌كنید اصلًا كسی از این قضیهاطلاع نداشت، هیچ اطلاع نداشت، رنگش سُرخ شد شما با زن و بچه‌ات بدرفتاری می‌كنید. گفتند: این مال این قضیه است.

 یكی از مسائلی را كه از مرحوم آقای حداد به یاد دارم رفقا نسبت به این قضیهتوجه كنند به یاد دارم كه ایشان بارها و بارها به مرحوم پدر ما و به دوستانشان تذكر می‌دادند مسئله رعایت جوانب خانواده و زن و فرزند است بالاخص، و حفظ و رعایت جایگاه آنها و مرافقت و موافقت آنها بر آنچه كه خدای متعال از انسان خواسته، نه اینكه بیخود انسان هركاری انجام دهد یا فرض كنید كه محبّت بیجا یا امتیاز بیجا، نه، در جایگاه خود و رعایت آن موازینیكه خدای متعال برای انسان آن موازین را تحسین كرده. مثلًا وقتیكه مرحوم پدر ما غالباً به كربلامشرّف می‌شدندیكی از دوستان مرحوم آقای حداد، خیلی علاقه داشتندحالا می‌دیدند آقای آقاسیدمحمدحسین آمده در كربلا و حالا دیگر ما بیاییم اینجا،

 منزلش هم در نجف بود. اینكهمنزلش در بین نجف و كوفه در بیابان است و این احتیاجی به بزرگتر هست، ممكن است بالآخره تخیلات، احساسات مسائل جانبی برای افراد موجب ترس، خوف و امثال ذلك، این یكمسئله طبیعی است دیگر. ایشان می‌خواست بیاید و شب را بماند. یعنی فرض كنید كه صبح پنج‌شنبه یا صبح جمعه می‌آمد و می‌خواست شب شنبه را هم بماند حالا چون آقا آمدند شب در آنجا بماند و ...

 مرحوم پدر ما با آقای حداد تازه صحبتشان از نصف شب به بعد شروع می‌شد؛ می‌نشستند و حرف می‌زدند و چراغ را روشن می‌كردند، چه می‌گفتند كه ما نمی‌فهمیدیم. این حالا بنشیند و ... مرحوم آقای حداد می‌گفتند: آقا برو پیش زن و بچه‌ات. می‌گفت: آقا، آقاسید محمدحسین آمده. می‌گفت: آقاسید محمدحسین بیاید، آقاسیدمحمدحسین آمده است برای خودش. می‌گفت: آقا خیلی برای من مشكل است. ایشان می‌فرمودند: مسئله همین است. یك مرتبه هم بیشترحرف نمی‌زدند دیگر برای مرتبه دوّم تكرار نمی‌كردند. اصلًا دأب مرحوم آقای حداد همین‌طور بود. یك مطلب را یك‌دفعه می‌گفتند، دیگر تكرار مجدد نداشت. اما نسبت به این مسئله رعایت امور عائله به شدت ایشان حساس بودند به شدت حساس بودند.

 مرحوم پدر ما نقل می‌كردند می‌گفتندكه در یكی از این شب‌ها كه آن شخص آمده بود ما نشسته بودیمبعد از مغرب آقای حداد گفتند: بسیار خب دیگر دیر است، شما به منزلتانبروید. از كربلا برو در نجف و بعد هم برو در منزلتان. الان البته دیگر نجف و كوفه بهم متصل شده و دیگر ظاهراً جای خالی باقی نگذاشت، ولی در آن زمان من یادم هست در حدود ١٧ سالگیكهبعد از آن سفر حجبه عتبات مشرف شده بودیم در مراجعت وقتیكه ما منزل آن دوست و رفیق مرحوم آقا كه‌

 رفتیم اصلًا تمامش تا چشم كار می‌كرد بیابان بود و فقط چند تا منزل در آنجا بود و چند تا درخت، تمامش همه بیابان بود در یك همچنین وضعیتی برای اهالی منزل احساس ترس و نگرانی پیدا می‌شود و شما به خاطر ارتباط با استاد و ارتباط با حال، ارتباط با رفیق، انس و مؤانست می‌خواهی جای دیگری را كم بگذاری، از جایی دیگر كم بگذاری، اینجا آن امتحان پیش می‌آید. اینكه الآن شما داری و نشستی و حال می‌كنی به حساب خودت و می‌گویی و می‌خندی و استفاده می‌كنی این نشستن تو دارد دل دیگری را می‌لرزاند، دارد یكی دیگر را می‌ترساند، خوف در دل یكی دیگر دارد برای آن چه فكریكردی؟! لذا این نشستن می‌آید و باعث قساوت قلب می‌شود این نشستن‌ها، این نفس می‌آید به این موقعیت دل خوش می‌كند. آن استاد دارد این را از نفس بیرون می‌كشد می‌آورد بیرون، می‌خواهد تعلقّات را كم كند، آن جنبه صفا را به نفس می‌دهد، این با این عمل خودش موجب قساوت می‌شود خودش هم نمی‌فهمد. خیال می‌كند نشسته استحال كرده، گفته و از اسرار شنیده، شنیدن از اسرار چه فایده دارد؟ بله، از اسرار هم می‌شنید و نسبت به خیلی از اسرار هم مطلّع بود، مرحوم آقا خودشان فرمودند: خدا چشم این را برای دیدن و شنیدن اسرار باز كرده این مسئله هم بود، ولی صرف شنیدن سرّ مطلب را تمام نمی‌كند.

 مگر در داستان بلعم باعورا در آیه قرآن نداریم كه‌ ... عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً الكهف، ٦٦ ما به او علم دادیم از لدّنا از پیش خود، آن علومیكه به افراد دیگر نمی‌دهیم. این علم داشت مستجاب‌الدعوه بود دعا می‌كرد دعایش مستجاب می‌شد، هر دعاییكه می‌كرد دعایش مستجاب می‌شد. اما آمد این علم را بر علیه ولی خدا به كار برد، بر علیه حضرت موسی به كار برد. خدا دیگر اینجا غیرتش اجازه نمی‌دهد؛ تو از من گرفته‌ای داری بر علیه ولی من به كار می‌بری؟ این‌

 نمی‌شود. این بنده خدا هم به همین مصیبت مبتلا شده بود. یك مسائلی را درككرده نگاه می‌كند، می‌بیند می‌شنود مطالبی را از اسرار می‌شنود، خدمت آقا می‌نشینیم كِیف می‌كنیم، صحبت می‌كنیم می‌گوییم می‌خندیم، بله در آن مجلس بودیم چقدر مطالب خوبی فرمودند! چه استفاده‌ها كردیم. بنده خدا استفاده نكردی دارد به سَرت می‌آید خبر نداری! همین‌طوری، اگر تو بلند شوی بروی و این تلخی عدم مصاحبت را بچشی و جرعه‌های مُرّ و تلخ فراغ را هضم كنی و فرو ببری آن برایت دارد كار انجام می‌دهد، آن دارد برایت كار می‌كند، مسئله سلوك این است آقاجان! نه اینكه نشستن و حال كردن و گفتن و خندیدن و دعا خواندن، این نیست!

 مسئله سلوك بیرون كشیدن نفس است از همه تعلقّات چه دنیوی چه اخروی، چه تعلقّات دنیوی، آنهاییكه در آنجا نشسته‌اند قصه كلیله و دمنه كه نمی‌گفتند. مسائل، مسائل الهی بود ولی مسائل الهی وقتی الهی است كه الهی باشد. همین مسائل الهی اگر در غیر از جایگاه خودش بخواهد قرار بگیرد می‌شود شیطانی و دیدید كه چه به سرش آمد. چرا به سرش آمد؟ به خاطر همان شب‌هایی بود كه نرفت.

 حتی مرحوم آقا می‌فرمودند كه او بعضی از موارد هم در مقام ردّ برمی‌آمد و حرف ایشان را گوش نمی‌داد و در آنجا می‌ماند و ایشان هم كارش نداشتند و به یك نحو دیگری عمل می‌كرد كه آن جای گفتنش نیست. درحالی‌كه استاد همه جوانب را دارد نگاه می‌كند و این مطالب را كه می‌گوید نفعش به خود این برمی‌گردد، به استاد چه مربوط است، آن دو سال دیگر زنده است بعد هم از دنیا می‌رود. مگر نرفتند؟ آن شخص الآن زنده است استادش هم از دنیا رفته. به درد آن نمی‌خورد چه گیر آن می‌آید؟ آن دارد به درد خودش می‌گوید این برای راه تو برای مسیر تو، برای بیرون آمدن از این نقطه‌های خلاء و برای بیرون آمدن از این‌

 نقطه‌های جهل و فعلیت تو و كمال تو، اینكه من می‌گویم خوب است، می‌گویی نه، من این‌طور خوشم می‌آید. خب برو بكن خوشت می‌آید خوب برو بكن.

 یكی از دوستان از پزشكان معروف بود به رحمت خدا رفته حالا یادی از او بكنیم خدا رحمتش كند مرحوم دكتر منوچهرلاری در مشهد، متخصّص خون بود پزشك مرحوم آقا بود در قسمت صفرا و رشته‌ایكه داشتند. این می‌گفت یك روز خانمی آمد پیش ما گفت: آقای دكتر من قلبم درد می‌كند. گفتم: حالا بگذار ما معاینه‌ات بكنیم حالا نگو كجایم درد می‌كند. معاینه‌اش كردیم دیدیم نه، معده‌اش درد می‌كند به قلبش مربوط نیست ببخشید گفته بود قلبش یا معده‌اش یا بالعكس ظاهراً قلبش بوده این تصور كرده معده‌اش است گفت ما برای او دوای قلب نوشتیم. بعد می‌گفتكه بر حسب اتفاق من رفته بودم داروخانه امام رضا در جنب بیمارستان امام رضا در میدان امام رضا مشهد آنجایك دارو بگیرم. دیدم این خانم هم آمده است نسخه را داده ولی دارد به آن یك چیزهایی می‌گوید. یك‌دفعه آن مسئول داروخانه گفت: آقای دكتر این نسخه شماست؟ گفتم: بله نسخه من است. گفت: این خانم می‌گوید معده من درد گرفته است ایشان داروی قلب به من داده است. گفتم: بله، خانم شما قلبتان درد می‌كند معده‌تان دردنمی‌كند. گفت: من بهتر می‌دانم یا تو؟ گفتم: نه شما بهتر می‌فهمید! این دواهاییكه اینجاست همه اینها داروهای معده است همه را بردار بخور، این یكی ... حالا گاهی اوقات ما بهتر می‌فهمیم، آندارد برایش این نسخه را تجویز می‌كند می‌گوید آقاجان من دارم می‌بینم در نفس تو چه می‌گذرد. می‌گوید نه، تو نمی‌فهمی. بسیار خب نمی‌فهمی برو به نسخه خودت عمل كن. من این‌جور تشخیص می‌دهم من آن‌جور تشخیص می‌دهم.

 البته ما كه وارد این بحث شدیم ان‌شاءاللَه دیگر امیدواریم در مجلس دیگر، مسئله را راجع به كیفیت ارتباط و تنظیم امور منزل و نحوه ارتباطات عائله و تكالیف و دستوراتیكه بزرگان فرموده‌اند در این مسئله ان‌شاءاللَه به حول و قوّه خدا برای دوستان بیان كنیم.

 امیدواریم خداوند ما را از صراط اهل بیت عصمت و طهارت هیچ‌گاه به این‌طرف و آن‌طرف نلغزاند و دست ما را از دامن ولاء حضرت بقیه اللَه ارواحنا فداه كوتاه نگرداند و عنایت آن بزرگوار را در دنیا و آخرت همیشه نصیب ما بفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. روحمجرد، ص ٣٦ [↑](#footnote-ref-1)
2. امثال و حكم، ص ٥٦١. [↑](#footnote-ref-2)